**اصول: اوامر، جلسه ۵۱: چهارشنبه ۷/9/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد عبارت «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» صحبت می‌کردیم. عرض شد که در بعضی از کلمات آقایان ذکر شده که این عبارت ظهور در وجوب دارد. در بعضی از عبارات این عبارت را ظهور در کراهت برایش قائل شدند، در بیان الفقه، جلد ۳، صفحۀ ۲۷۶ از:

«جمع من محقّقي الفقهاء:» نقل می‌کند «بأنّ أمثال هذه التعبيرات قرائن عدم الوجوب و الحرمة، إذ الوجوب و الحرمة يكفي فيهما الأمر و النهي وحدهما و لا يحتاجان إلى مزيد التحريض»

که معنای این عبارت این هست که اگر عبارت قبل از «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» امر و نهی هم باشد که ظاهرش وجوب است با آمدن «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» ظهورش در وجوب از بین می‌رود. چون کأنّ این تأکیدی که اینجا شده ظهور جمله لولا این عبارت را تغییر می‌دهد. ولی ما در جلسۀ قبل اشاره کردیم که مجرد امر و نهی کافی نیست برای اینکه افراد را تحریک کند، خیلی وقت‌ها عواملی سبب می‌شود که افراد تحریک نشوند و قوای شهویه و قوای غضبیه جلوی انسان را بگیرد نیاز دارد که یک قوۀ ربانیه که انسان را به یاد خدا و روز قیامت می‌اندازد در وجود انسان زنده بشود و این می‌تواند برای تحریک، برای ایجاب باشد. بلکه در بعضی از کلمات ازشان استفاده می‌شد کأنّ اینها، یا ایجاد ظهور در وجوب می‌کنند یا اگر هم قبل از اینکه اینها بیاید جمله ظاهر در وجوب بوده ظهور در وجوب را تقویت می‌کنند. ما عرض کردیم برای اینکه این مسئله را تحقیق کنیم مناسب هست در دو مرحله بحث را دنبال کنیم. یکی اینکه آیات و روایاتی که درش اینجور ترکیبات به کار رفته را استقصاء کنیم ببینیم معمولا در موارد استحباب است وجوب است چی است؟ البته این نکته را هم باید مد نظر داشته باشیم که این آیات را ممکن است به اعتبار اینکه قبل از اینکه «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» در چه جمله‌ای آمده باشد فرق کند. چون ممکن است کسی مدعی به این مطلب باشد «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» همان مفادی که جمله قبلا دارد همان مفاد را تثبیت می‌کند، مفاد جدیدی به جمله نمی‌آورد بنابراین ممکن است به دلیل تفاوت‌هایی که جملات مختلف دارند این تفاوت‌ها معانی «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» را تغییر بدهد. در آیات قرآن عرض کردیم در موارد متعدد «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» در موارد حرمت به کار رفته، البته حرمت یا وجوب به کار رفته، ولی علتی که اینها وجوب به کار رفته یا حرمت به کار رفته به دلیل این هست که قبل از آمدن این جمله «يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» دال بر مثلا حکم الزامی بوده.

مثلا در سورۀ بقره: «وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ في أَرْحامِهِنَّ»

«لا يَحِلُّ لَهُنَّ» دلالت بر حرمت دارد، «إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» این دلالت بر حرمت را از بین نمی‌رود خب روشن است.

«وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ»

این صیغۀ نهی است آن مادۀ نهی است، «لا يَحِلُّ لَهُنَّ»، این یعنی نحرم علیهن. «فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْواجَهُنَّ»

یا مثلا «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ»، «فَرُدُّوهُ» صیغۀ امر است، این صیغۀ امر با «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» معنایش تغییر نمی‌کند.

یا لا یستأذنک الذین یومنون بالله و الیوم الآخر بنابر اینکه جملۀ خبریه‌ای هست که در مقام انشاء به کار رفته. بنابراین این تغییر نمی‌کند. آیۀ سورۀ نور امر و نهی با همدیگر هست

«الزّانِيَةُ وَ الزّاني فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ في دينِ اللّهِ»

«فَاجْلِدُوا» و «لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ في دينِ اللّهِ» اگر گفته «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» مربوط به هر دو جمله هست، ظهور بدوی آن جملات در وجوب و «لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ في دينِ اللّهِ» در حرمت را تغییر نمی‌دهد. بنابراین این نکته باید مد نظر باشد. در همۀ این آیات این یومنون بالله و الیوم الآخر در موارد وجوب به کار رفته که مواردش را خواندیم.

دو تا آیه باقی مانده بود که قرار شد بعدا صحبت کنیم حالا می‌خواهم در مورد آنها صحبت کنم. آیاتی که در مورد تأسی به پیامبر آمده و تأسی به نیکان آمده. یکی آیۀ سورۀ احزاب، آیۀ ۲۱ هست.

«لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ اْلآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّهَ كَثيرًا»

یکی هم در سورۀ ممتحنه، آیۀ ۶:

«قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ في إِبْراهيمَ وَ الَّذينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَدًا حَتّى تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ إِلاّ قَوْلَ إِبْراهيمَ ِلأَبيهِ َلأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ ما أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّهِ مِنْ شَيْ‏ءٍ رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ الْمَصيرُ (4) رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (5) لَقَدْ كانَ لَكُمْ فيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

که ظاهرا یعنی فی ابراهیم و الذین معه.

«لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ اْلآخِرَ»

در احزاب، آیۀ ۲۱ هم که

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذًا لا تُمَتَّعُونَ إِلاّ قَليلاً(16)»

در مورد لزوم رفتن به جهاد هست و اینکه نباید از جهاد خودداری کرد، آیات آمده، این آیات

«لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ اْلآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّهَ كَثيرًا»

که ظاهرا در همین مورد بحث جنگ و رفت به جهاد و امثال اینهاست.

به این آیۀ شریفه خیلی وقت‌ها در بحث تأسی و فعل النبی آیا فعل نبی دلیل بر وجوب هست به این آیات تمسک می‌شود. اشکالاتی به استدلال به این آیات بر وجوب می‌شود. یکی از اشکالات این هست که ما بر وجوب تأسی دلیل نداریم، لا ریب فی حسن التأسی، ولی دلیل بر وجوب تأسی نداریم. صرفنظر از مورد آیه که مورد آیه بحث لزومی هست هم در مورد سورۀ احزاب که بحث جهاد هست که لازم هست هم در سورۀ ممتحنه که آن هم بحث‌هایش بحث ایمان به خدا و عدم شرک ورزیدن هست و امثال اینها، اصل خود این که آیا تأسی لازم هست یا لازم نیست را باید در موردش صحبت کنیم.

قبل از اینکه من در مورد این دو آیه صحبت کنم اشاره به یک نکته‌ای مفید هست آن این است که مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه در بحث:

«مَنْ كٰانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ.» در ذیل این حدیث، یک نکته‌ای را دارد که این نکته در بحث آینده باید بهش می‌پرداختیم یعنی تحلیل مفاد این جمله ولی من کلام ایشان را مقدم داشتم به خاطر اینکه در بحث تحلیل آیه «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مفید بود.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: «"من كان يؤمن بالله" يحتمل أن يكون على وفق سائر الأوامر و النواهي المتوجهة إلى المؤمنين لكونهم المنتفعين بها، و يمكن أن يكون إشارة إلى أن ذلك مقتضى الإيمان و من لوازمه، فمن لم يفعل ذلك فليس بمؤمن»

یک بحثی در ذیل آیات قرآنی که با تعبیر یا ایها الذین آمنوا تعبیر شده مطرح هست که با توجه به اینکه کفار مکلفین به فروع هستند چرا اینها یا ایها الذین آمنوا خطاب به مومنین شده؟ در حالی که این موارد مواردی هست که کفار هم مکلف به آن هستند. من الآن نمی‌خواهم بحث تکلیف کفار به فروع را باز کنم که اصلا آن بحث تکلیف کفار به فروع بحث ثبوتی است اثباتی امثال اینها، چون یکی از مطالبی که هست ممکن است شخصی بگوید اینکه کفار مکلفین به فروع هستند بحث این است که تکلیف کفار به فروع جائز است نه اینکه حتما هم مکلف بودند، باید ادلۀ اثباتی‌اش را دید که مکلفین به فروع هستند در مقام بیان امکان تکلیف کفار به فروع آن بحث اصولی هست نه در مقام بیان فعلیتش و فعلیتش وابسته به این هست که ادله چی اقتضا می‌کند.

ولی غرضم یک جهت دیگر قضیه هست به هر حال بعضی از موارد یا ایها الذین آمنوا مواردی هستند که ما دلیل داریم که ولو از این آیه نه، از روایات دیگر دلیل داریم که به اینها مکلف هستند، مثلا فرض کنید بحث زکات، بحث نماز امثال اینها مکلف هستند روی همین جهت می‌گویند الاسلام یجب ما قبله، یعنی مأمور بودند به نماز ولی این امرشان اطاعت نکردند یجب ما قبله یعنی عصیانی در موردشان صورت گرفته. در اینجور جاهایی که به هر حال دلیل داریم که، کلی هم نمی‌گوییم در یک سری موارد ما دلیل داریم که کفار مکلف به فروع هستند با این حال چرا یا ایها الذین آمنوا تعبیر شده؟ یا ایها الناس تعبیر نشده؟

پاسخ مطلب را اینجور دادند، گفتند که این اوامر ولو، این نکته را هم عرض بکنم، امری که به یک طایفۀ خاص می‌شود مفهوم فی الجمله دارد، یا ایها الذین آمنوا یعنی این ایمان باید دخالت در این حکم داشته باشد و الا لغو است اخذ به قید کردن، بنابراین در حالی که اینجاها کأنّ ایمان دخالتی ندارد در حکم و اینها.

در پاسخ این مطلب گفتند که فایده‌بخش بودن آن قیدی که در جمله ذکر می‌شود الزاما با مفهوم داشتن نیست. گاهی اوقات آن قیدی که در جمله ذکر می‌شود فایده دارد در حالی که مفهوم هم ندارد من جمله اینجا چون فایده‌اش این است که چون مومنین هستند که از این خطاب منتفع می‌شوند چون به این خطاب عمل می‌کنند و فایدۀ این خطاب را می‌برند بنابراین مانعی ندارد که خطاب مختص به مومنین ذکر بشود ولو اینکه آن حکم حکم عامی باشد.

مرحوم مجلسی اینجا اشاره به همان جوابی که در بحث یا ایها الذین آمنوا آمده، این وجه اوّلی که ایشان ذکر می‌کند اشاره به آن نکته است.

بین این دو تا وجهی که ایشان ذکر کردند تفاوت هست، وجه اوّل اقتضاء می‌کند که یا ایها الذین آمنوا این شبیه یا ایها الذین آمنوا است، بنابراین اگر جملۀ قبلی ما خودش ظهور در وجوب نداشته باشد یا ایها الذین آمنوا که ظهور در وجوب ایجاد نمی‌کند. من کان منکم یا «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» هم ظهور در وجوب ایجاد نمی‌کند. بله اگر منهای «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» ظهور داشته باشد این ظهور را از بین نمی‌برد، ولی ایجادش هم نمی‌کند. از آن طرف وجه دوم ولی این نیست، و لازمۀ وجه دوم این هست که می‌گوید اصلا مقتضای ایمان است. کأنّ کسی این را انجام داده اصلا مومن نیست، ترک مکروهات به گونه‌ای نیست که بشود با ترک مکروهات این شخص اصلا مؤمن نیست، عدم ایمان را در مورد تارک مکروهات نمی‌شود اثبات کرد. بنابراین وجه دومی که مرحوم مجلسی اینجا مطرح کردند اقتضا می‌کند که اگر جملۀ ما ظهور در وجوب هم نداشته باشد به خاطر «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» ظهور در وجوب پیدا بکند.

این دو تا بحثی که ایشان مطرح کردند در مورد اوامر و نواهی است، یعنی ««مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» فليف إذا وعد» هست، لیف امر است دیگر. صحبت سر این هست که این امر لیف چرا مقید شده به «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» این کلمات مرحوم علامۀ مجلسی در موردش می‌آید.

در بحث «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» اینجا امر صریح که نداریم. ابتدا باید دید که جملۀ «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» اصلا خودش منهای «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ اْلآخِرَ» اینها که در هر دو آیه «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ اْلآخِرَ» وارد شده آیا این عبارت اسوۀ حسنه بودن پیامبر یا اسوۀ حسنه بودن ابراهیم و من معه، اینها دلیل بر وجوب هست یا دلیل بر وجوب نیست؟

اینجا اگر ما بگوییم که، این بستگی دارد به اینکه چرا. «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» دو جور معنا می‌شود معنا کرد. یکی اینکه جملۀ خبریه‌ای هست که در مقام انشاء به کار رفته، یعنی تأسوا برسول الله، می‌گوییم مفاد این جمله تأسوا برسول الله هست. اگر این را گفتیم تأسوا برسول الله ظهور در وجوب دارد، شبیه همین اوامری می‌شود که بعدش «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ اْلآخِرَ» در موردش هست و آن دو تا احتمالی که مرحوم مجلسی مطرح می‌کند مستقیما در مورد اینها می‌آید.

یک جور دیگر این هست که نگوییم مفاد اینها، مفاد استعمالی‌شان این مطلب نیست که تأسوا برسول الله، بلکه خبر است. ولی خبر که در مقام انشاء به کار برده می‌شود یک بحثی بود که جملات خبریه چطور هست که در مقام انشاء ازش مفهوم طلب و بأس استفاده می‌شود؟ یک وجهی که آنجا ذکر شده بود این بود که اینجا در واقع یک المؤمن، الممتثل لاوامر الله یک همچین چیزهایی مقدر هست، وقتی می‌گوییم که یک کسی می‌آید سؤال می‌کند که من نمازم را اینجوری خواندم، امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید تعید. تعید گفتیم مثلا می‌گوییم الممتثل تعید، الذی یک ممتثلی در تقدیر هست. اگر آنجوری بخواهیم مشی کنیم لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر در واقع آن چیزی را که در آن جملات خبریه ما در تقدیر می‌گرفتیم اینجا بهش تصریح شده. یعنی برای اینکه آن جنبۀ طلبی را بخواهد افهام کند آن عبارت را اضافه کرده، یعنی در واقع «مَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ اْلآخِرَ» خود همین در وجوب ایجاد ظهور می‌کند. دیگر آن وقت باید وجه دوم را بگوییم. کأنّ این جزء مقتضیات ایمان هست.

اینجا یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم. استدلال به این آیه بر لزوم تأسی مبتنی بر این هست که ما بگوییم مفهوم برای این جمله قائل بشویم. به این معنا بگوییم که مفهوم به این شکل، بگوییم المومن یفعل کذا، یعنی من لا یفعل کذا فلیس بمومن. این عبارتی که مرحوم مجلسی اضافه کرده، فمن لم یفعل ذلک فلیس بمومن. باید بگوییم مفاد قضیه صرفا جنبۀ اثبات اینکه مومن این کار را می‌کند نیست، می‌خواهد بگوید اگر کسی هم این کار را نکند مومن نیست، می‌خواهد بگوید نه تنها مومن این کار را انجام می‌دهد من لوازم الایمان است، من مقتضیات ایمان است، اگر کسی این کار را انجام ندهد کأنّ مومن نیست، در مقام بیان عکس نقیض قضیه است. المومن یفعل هذا، یعنی فمن لم یفعل هذا فلیس بمومن. اگر یک همچین معنایی را ما از آیه استفاده کردیم این دال بر وجوب تأسی به پیغمبر در آیۀ ۲۱ سورۀ احزاب و لزوم تأسی به ابراهیم علی نبینا و آله علیه السلام و الذین معه هست. این لزوم استفاده می‌شود به دلیل اینکه لازمۀ ایمان قرار داده شده. کأنّ کسی که اینها را انجام ندهد لیس بمومن. حالا یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، در اینکه به این آیات، قبل از این نکتۀ در چیز تأسی را تکمیل بکنم، در بحث تأسی البته یک بحثی هم هست ممکن است شخصی بگوید که معنای لزوم تأسی لزوم فعل خارجی نیست، لزوم تأسی یعنی فعل را به همان عنوانی که پیغمبر انجام می‌داده انجام بدهیم. اگر پیغمبر فعل را واجب می‌دانست شما هم واجب بدانید، اگر فعل را مستحب می‌دانست شما مستحب بدانید. این دلیل بر این نیست که آن فعل، تأسی در همۀ افعال به پیغمبر لازم است، یعنی به آن نحوی که پیغمبر فعل را می‌دانست بر آن نحو انجام بدهید. بنابراین این ناظر به این هست که هر گونه نگاهی که پیغمبر به افعال داشت شما هم به همان شکل به افعال باید نگاه داشته باشید، بنابراین باید وجوب و استحباب را از خارج استفاده کرد. این دو جور می‌شود چیز را معنا کرد. یک موقعی هست ما می‌گوییم «لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یعنی باید انجام بدهید، ما بگوییم کأنّ این ناظر به موارد واجبات و امثال اینهاست، البته یک مشکلی وجود دارد آن این است که اگر بگوییم این روایت می‌خواهد بگوید باید هر چی که پیغمبر انجام می‌دهد شما انجام بدهید این قطعا یک تخصیصی دارد. چون پیغمبر همۀ افعالی را که انجام می‌دهد که واجبات نیست، و مستحبات هم هست، مباحات هم هست، حالا ترک اولی پیغمبر انجام نمی‌دهد و محرم انجام نمی‌دهد، ولی ما دلیل نداریم که همۀ افعال پیغمبر به عنوان اوّلی مباح نباشد، حالا به عنوان ثانوی ممکن است ما بگوییم همۀ اینها داخل در مستحب یا واجب می‌شود آن یک بحث دیگر است. بنابراین آن خودش یک مشکله‌ای هست که ما اگر هم در مقام تحریز بخواهیم بگوییم هست در رتبۀ سابقه تحریز نسبت به مستحبات و واجبات است، اگر هم ایجاب بخواهیم بگوییم لزوم تأسی هست، لزوم تأسی نسبت به واجبات است. بنابراین در رتبۀ سابقه ما باید وجوبش را اثبات کنیم. آن چیزهایی که واجب هست و پیغمبر بما أنّه واجب است انجام می‌دهد شما باید تبعیت کنید. بنابراین از خود این عبارت تأسی وجوب استفاده نمی‌شود. حالا این نکاتی هست که در آن بحث لزوم تأسی و اینها به آنها باید پرداخته بشود.

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن این است که ظاهر من کان یومن بالله این است که این شخص اصلا ایمان ندارد، نه اینکه ایمانش کامل نیست. بله کلمۀ ایمان ندارد را می‌شود از باب جمع عرفی معنا کرد یعنی ایمانش کامل نیست، ولی آن نیاز به قرینه دارد. بنابراین ظاهر این عبارت‌ها اگر اینجوری که مرحوم مجلسی معنا می‌کند که بگوییم معنایش این هست که اینها جزء لوازم ایمان است، که این معنا بعید هم نیست، من فکر می‌کنم معنایی که مرحوم علامۀ مجلسی اینجا کرده ظاهرش هم همین هست یعنی در مقام بیان این هست کسی که این کار را انجام نمی‌دهد مومن نیست، این لازمۀ مومن بودن شخص این است که اینها را انجام بدهد، بنابراین ظاهر اینها وجوب عمل هست، مگر یک قرینۀ خارجی وجود داشته باشد.

البته مرحوم صاحب حدائق یک تعبیری دارد، در یک بحثی در بحث، یک بحث خیلی حاد و نزاع خونینی بین مرحوم صاحب حدائق و مرحوم وحید بهبهانی در بحث جمع بین فاطمیتین هست، مرحوم وحید بهبهانی اصرار دارد که جمع بین فاطمیتین حرام هست، مرحوم صاحب حدائق اصرار دارد که جمع بین فاطمیتین حرام هست و مرحوم وحید هم اصرار دارد که حرام نیست. بحث‌هایشان خیلی مفصل با همدیگر بحث دارند.

مرحوم صاحب حدائق یک تعبیری دارد.

مرحوم وحید بهبهانی می‌گوید: «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» این تعبیراتی که اینقدر شدید هست، حالا عبارت مرحوم وحید بهبانی را بخوانم بعد عبارت صاحب حدائق.

مرحوم وحید بهبهانی در الرسائل الفقهیة رساله‌ای که در جمع بین فاطمیتین دارد یک بحثی را مفصل مطرح می‌کند که می‌گوید که این عبارتی که در روایت هست لا یحل الجمع بین فاطمیتین این مثل عبارت لا یومن بالله و الیوم الآخر هست که این عبارت ولو کأنّ ظهور در وجوب دارد، ظهور در حرمت هم داشته باشد قابلیت حمل بر کراهت را هم دارد. این بحثش در رسائل فقهیۀ وحید بهبانی، صفحۀ ۲۲۵ این هست:

«و سادسا: لما [ذا] لا يقيسون عبارة «لا يحلّ» في هذا الحديث بعبارة «لا يحلّ» في الأحاديث الأخر، المسلّم عندهم أنّه محمول على الكراهة، مثل ما رواه الصدوق عنه صلّى اللّه عليه و آله أنّه «لا يحلّ لامرأة تؤمن باللّه و باليوم الآخر أن تدع عانتها فوق عشرين يوما». إلى غير ذلك، مع أنّ ذلك غير واجب إجماعا؟!»

می‌گوید لا یحل در این روایت را حمل بر کراهت کردند.

«هذا و غيره من الأخبار الظاهرة في الحرمة حملت على الكراهة، و هذه الكثرة»

ایشان می‌گوید ممکن است اینها حمل به کراهت بشود.

«و هذه الكثرة بمكان لا يحصى، كما لا يخفى على من له أدنى اطّلاع، كما أنّ لفظ الوجوب المحمول على الاستحباب أيضا كما مرّ، بل الإشارة إلى ذلك، مع أنّ التأكيد الّذي في قوله صلّى اللّه عليه و آله: «تؤمن باللّه و اليوم الآخر» يشهد على التحريم، و مع ذلك حمل على الكراهة.»

ایشان می‌گوید اگر ذاتا هم دال بر تحریم نباشد «تؤمن باللّه و اليوم الآخر» هم شاهد بر تحریم است. یعنی «تؤمن باللّه و اليوم الآخر» ظهور دلیل را بر تحریم تقویت می‌کند. می‌گوید با وجودی که اینقدر ظهور کأنّ قوی دارد بر حرمت با این حال می‌شود بر کراهت حملش کرد.

مرحوم صاحب حدائق اینجا این بحث را که دنبال کرده اینجور دارد، می‌گوید این دو تا را نباید با هم مقایسه کرد، در «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» اصلا قرینه وجود دارد بر اینکه کراهت است. «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» را می‌گوید خود این قرینه بر کراهت است. چطور؟ می‌گوید:

«قوله في الخبر «مَنْ كٰانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» فإنه يؤذن بأن ترك العانة المدة المذكورة مناف لكمال الايمان، و هذا معنى الكراهة و القرينة موجودة في الخبر.»

حدائق، جلد ۲۳، صفحۀ ۵۵۴.

صحبت سر این هست چرا مناف لکمال الایمان؟ این می‌گوید مناف للایمان. شما می‌گویید مناف لکمال الایمان. این کجایش کمال الایمان هست، کمال الایمان را از کجا در آوردید؟ وحید بهبهانی می‌گوید ظهور در حرمت دارد ولی اینکه ظهور در حرمت دارد را حمل بر کراهت کردند. ایشان می‌گویند نه این اصلا ظهور در کراهت دارد، نه اینکه ظهور در حرمت دارد و حمل بر کراهت. نه این ظهور در حرمت دارد. اینکه ایشان می‌گوید مناف لکمال الایمان نه این مطلب درست نیست.

و منهنا یظهر که در شرح تبصرۀ آقا ضیاء، جلد ۵، صفحۀ ۴۲۶ هم در یک روایت دیگری شبیه همین تعبیر را دارد. ایشان در بحث این که استعمال اجیر قبل از تعیین اجرت چه حکمی دارد این عبارت دارد، می‌گوید و یؤید الکراهة قوله من کان یومن بالله و الیوم الآخر فلا یستعمل اجیرا حتی یعلمه بما یوجره الظاهر فی أن عمله یوجب نقصا فی، اینجا اتمامه نوشته، ظاهرا ایمانه باید باشد.

یوجب نقصا فی ایمانه المقتضی حضاضة فی العمل المزبور.

اگر مراد ایشان این باشد که ذاتا این جمله ظاهر در این هست که نقصی در ایمان ایجاد می‌کند، خب این اشکال دارد که نه ذاتا همچین ظهوری ندارد. البته من حدس می‌زنم که ایشان مرحوم آقا ضیا در مقام بیان این جهتش نیست که آیا کراهت هست یا حرمت نیست؟ ایشان می‌خواهد بگوید که حکم تکلیفی است، ارشادی نیست، چون ادامه‌ای دارد می‌گوید:

و حینئذ لا وجه لحمل مثل هذا البیان للارشاد الی تعیین الاجرة کی لا ینتهی امرهما الی الترافع. می‌گوید من کان یومن بالله و الیوم الآخر دال بر حکم تکلیفی است، صرفا یک حکم وضعی که می‌گوید اگر همینجوری گفتند که آقا شما لا یستعمل اجیرا، اجیر را قبل از تعیین اجرت به کار نگیرید، ممکن است بگوییم ارشاد هست برای اینکه از آن دعواها نجات پیدا کنید از اوّل کاری کنید که به دعوا نینجامد، این ممکن است حضاضتی که در عمل وجود نداشته باشد، برای جلوگیری از دعوا جنبۀ ارشادی دارد. این ناظر به آن حیث نیست که کراهتش، کراهت هست و حرمت نیست، آن مفروغ عنه است که حرمت نیست، ولی اصل کراهت را می‌خواهد با این اثبات کند، آن باشد خوب است و احتمال می‌دهم مراد ایشان هم این جهت باشد نه مراد این هست که ذاتا یعنی این عبارتش را ممکن است کسی در مقابل، در کنار عبارت صاحب حدائق ببیند تصور کند که عبارت به این شکل هست.

حالا این بحث ادامه دارد این را ان شاء الله شنبه ادامه می‌دهیم. کلیت بحث را عرض کنم تفصیلش شنبه.

به نظر می‌رسد خود «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» ظهور در حرمت ایجاد می‌کند. یعنی اگر هم ذاتا ظهور در حرمت نداشته باشد «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» ظهور در حرمت ایجاد می‌کند ولی ظهور ایجاد می‌کند. باید قرائن دیگر را هم در کنار قضیه دید ممکن است قرائن دیگری که در کار باشد منشأ بشود که این ظهور در حرمت ایجاد نشود و آن قرائن دیگر را باید مد نظر داشت. چون ظاهر «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ» این است که مقتضای ایمان است نه مقتضای کمال ایمان است، ولی ممکن است قرائنی وجود داشته باشد که ما این عبارت را حمل کنیم بر اینکه مقتضی کمال ایمان است. چیزی که مقتضی کمال ایمان است ممکن است مکروه باشد. کمال ایمان بترک المکروه هم هست. این نکته‌ای هست که من شنبه ان شاء الله در موردش توضیح بیشتری خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد